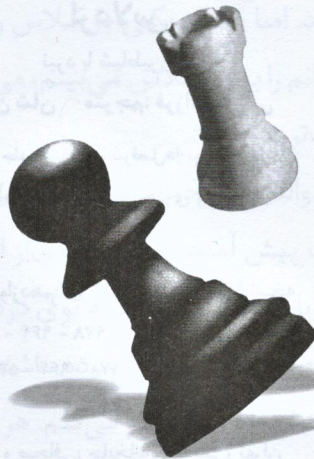


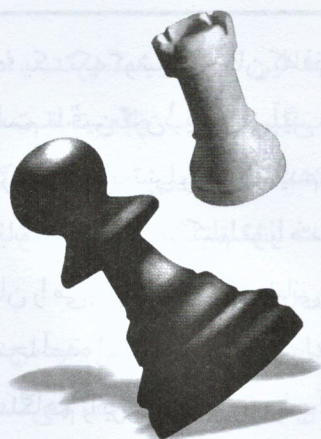
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نبرد با شیاطین ۱

لُرْدِلاسی دارن شان

ترجمه فرزانه کریمی





لاشه موش

بعد از ظهر چهارشنبه، کلاس فوق العاده تاریخ - کابوس محض! چند دقیقه پیش می توانستم بگویم که چیزی بدتر از این را نمی شود تصور کرد. اما وقتی یکی در کلاس را می زند، در باز می شود، و من مامانم را بیرون کلاس می بینم، می فهمم که زندگی همیشه می تواند بدتر هم بشود.

وقتی سر و کله والدین بی خبر توی مدرسه پیدا می شود، دو تا مسئله ممکن است پیش آمده باشد. یا یکی از اقوام نزدیک به شدت آسیب دیده یا مرده است، یا اینکه توی دردرس افتاده ای. واکنش فوری من - خدایا کسی نمرده باشد! به بابا، گرت! عموها و خاله ها و دخترخاله ها... فکر می کنم. هر کدام آنها ممکن است باشند. امروز صبح، زنده و سرحال. حالا سرد و بی حرکت، با